



تحركات خوارج در ايران در اوایل دوره عباسی

پریسا افق‌ری^۱

چکیده

خوارج به دنبال علل سیاسی و مذهبی در اوایل قرن اول هجری ظهور کردند. سرانجام به شعب گوناگون تقسیم گردیدند و در نقاط مختلف اسلامی پراکنده شدند. از این گروه می‌توان به عنوان یکی از جریان‌های مؤثر در تحركات دنیای اسلام در قرون اولیه هجری نام برد، که قیام‌های گسترده‌ای علیه خلفای اموی و عباسی ترتیب دادند. در دوران خلافت هارون الرشید عباسی شورش‌های بسیاری رخ داد که منجر به پیدایش حکومت‌های مستقل از خلافت عباسی شد. در این بین، قیام‌های خوارج به ویژه در شرق و جنوب شرقی ایران از پرزحمت‌ترین این شورش‌ها بوده است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی چگونگی پیدایش خوارج در اوایل قرون اسلامی، مهم‌ترین عقاید ظاهر بینانه‌ی این گروه مارق، چگونگی انتشار و تفرقه آن‌ها در سرزمین‌های اسلامی و تحركات خوارج در اوایل دوره‌ی عباسی در ایران به خصوص در دوره‌ی هارون الرشید پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: خوارج، خلافت عباسی، ایران، هارون الرشید عباسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۱. کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۳۱

خوارج یکی از فرقه‌هایی که پیدایش آن را مربوط به جنگ صفین و ماجرای حکمیت می‌دانند. پس از صفین از حضرت علی کناره گرفتند و آن حضرت را کافر شمردند و جنگ نهروان را به راه انداختند ولی توسط حضرت علی سرکوب و نابود شدند. خوارج بعد از مدتی به فرق مختلف تقسیم شدند. گروه ازراقه دارای اندیشه‌های افراطی بود که سبب جدایی و پیدایش دیگر فرق خوارج شد. خوارج از آغاز پیدایش تا قرن‌ها در بطن جامعه‌ی اسلامی به کشتار مسلمانان پرداختند. پس از شهادت امیرالمؤمنین بیشتر با حکومت‌های جور (امویان و عباسیان) جنگیدند و به بزرگ‌ترین دشمنان خلفای اموی و عباسی تبدیل شدند. خوارج در دوره امویان آشوب‌های بسیاری را ایجاد کردند و شرایط را برای ظهور عباسیان فراهم نمودند. در دوره عباسیان نیز به قیام‌های خود ادامه دادند امام به دلایلی همچون افزایش قیام‌های علویان و کم‌رنگ شدن نقش موالی از شدت آن قیام‌ها کاسته شد. به تدریج با ظهور یعقوب لیث صفاری از صحنه محو شدند و دیگر دارای نقش موثری نبودند.

چگونگی پیدایش خوارج

مورخان پیدایش خوارج را از جنگ را ز جنگ صفین بر می‌شمارند و معتقدند که حرکت این گروه صددرصد انگیزه‌ی دینی داشته و از تقوای زیاد و اعتقاد محکم به مبانی اسلامی نشأت گرفته است اگرچه در تشخیص آن دچار خطا و اشتباه شده‌اند. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳) جنگ صفین بین امام علی و معاویه رخ داد. معاویه تلاش می‌نمود خلافت را به نا حق از حضرت علی - خلیفه قانونی - بازستاند. زمانی که معاویه متوجه شد شکستش در جنگ حتمی است، با مشورت عمروعاص، معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه زد. بدین ترتیب گروهی از سپاهیان امام علی به تعبیر خودشان به حکم قرآن پاسخ دادند. (عاملی، ۱۳۸۵: ۱۳۱) بی تردید که انبوه خوارج ساده لوحان احمقی بودند که با انگیزه‌ی دفاع از اسلام و اجرای حکم خدا قدم در این راه برداشتند و به تعبیر امام علی (ع): آن‌ها حق را می‌جستند اما در راه خطا گام برمی‌داشتند. بسیاری از رهبران خوارج و کسانی که در میان ساده لوحان از سپاه امام علی در جنگ صفین پس از قبول حکمیت بنا به شورش گذاردند از قبیله‌ی بنی تمیم و بنی ربیع بودند. البته از قبایل دیگر نیز کم و بیش شرکت داشتند؛ اما بیشتر رهبران آن‌ها از این قبایل بودند و از قریش در خوارج نبودند. دنیا پرستی خوارج به ظاهر مقدس در سخنان مالک اشتر سردار حضرت علی (ع) منعکس شده است. مالک در مقام مناظره با کسانی که حضرت علی را به قبول حکمیت و پایان دادن جنگ مجبور کردند گفت: "یا اصحاب الجباه السود کنا نظن طلاتکم هذه زهاد فی الدنیا و سوقا الی اللہ فلا آری فرارکم من الموت الی الدنیا." "ای صاحبان پیشانی‌های پینه بسته و سیاه! چنین می‌پنداشتم که این نماز شما نشانه‌ی زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و شوق به خداست. اکنون نمی‌بینم فرار شما را از مرگ را مگر به خاطر دنیا. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳-۱۹) بنابراین حضرت علی ناچاراً حکمیت را پذیرفت.



اعلام حکمیت و فتنه خوارج؛ جنگ نهروان

بعد از رسیدن خبر حکمیت به اهل عراق، خوارج نزد عبدالله بن وهب راسبی گرد آمدند. عبدالله بن وهب نیز قصد خروج کرد و اعلام مخالفت با حکمیت نمودند. عبدالله به این آیه قرآن استناد نمود: "و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون"، "آنان که حکم کنند به چیزی که خداوند نفرستاده است پس آن‌ها نیز فاسقان" (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۲۴-۲۲۵) عبدالله بن وهب راسبی با گروهی از یاران خود، نزد شریح بن ابی اوفی عبسی - از بزرگان خوارج - رفتند. وی اعلام داشت که آن‌ها بر خلاف حکم خدا قضاوت کرده‌اند و کافر شده‌اند. زیرا به حکمیت رضایت داده‌اند، و حکمیت مردم را در دین پذیرفتند. خدا را به خاطر اینکه در بین تمام مردم بر حق هستند، سپاسگزاری کردند. سرانجام تمام خوارج متفق شدند که در پل نهروان یکدیگر را ملاقات کنند. (همان: ۲۲۶)

حضرت علی به خوارج نامه نوشت و از آن‌ها خواست که به سوی حضرت بازگردند، تا به جنگ دشمنان بازگردیم تا خدا میان ما و آنان حکم کند، که بهترین حاکم خدا است. اما آن‌ها به حضرت پاسخ دادند به شرطی که اعلام کند کافر شده و توبه کند، به سوی حضرت باز می‌گردند. بنابراین حضرت از آن‌ها نا امید شد. امام علی آماده حرکت به شام برای جنگ با معاویه بود. لذا اخبار وحشتناکی از خوارج - کشتن عبدالله بن خباب و همسرش و ام سنان صیداوی - به امام علی رسید. (همان: ۲۲۸-۲۲۹) بنابراین حضرت به سوی نهروان حرکت نمود. سخنان امام علی بر آن‌ها مؤثر واقع نشد. هر دو گروه آماده جنگ شدند. حضرت قبل از جنگ پرچمی برافراشت و فرمود: هر کس زیر این پرچم قرار گیرد در امان است. به آن ترتیب برخی خوارج این جنگ را ترک نمودند. همچون فروه بن نوفل اشجعی - از روسای خوارج - به یارانش گفت نمی‌دانم برای چه با علی جنگ می‌کنیم، دلیلی برای جنگ نداریم، باز گردید. گروه دیگری نیز به کوفه رفتند. هزار نفر دیگر از خوارج نیز زیر پرچم رفتند. در آخر عبدالله وهب تنها با چهار هزار نفر باقی ماند. (همان: ۲۳۳)

مسعودی علت تفرقه خوارج را چنین می‌گوید: زمانی که یاران امام علی خوارج را احاطه کردند، آن‌ها بانگ زدند: ای برادران برای بهشت رفتن شتاب کنید. عبدالله بن وهب گفت: "شاید هم برای جهنم رفتن" افرادی که از او جدا شدند، گفتند: "همراه مردی شک زده پیکار می‌کنیم و از او جدا شدند" (مسعودی، ۱۳۴۹: ۲۷۳) حضرت علی به یاران خود فرمودند در جنگ پیش دستی نکنید و بگذارید آن‌ها شروع کننده باشند. خوارج با گفتن "لا حکم الا لله و ان کره المشرکون" بر سپاه امام علی حمله کردند. (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۳۳) تمام خوارج هلاک شدند. در این جنگ چهار هزار نفر اباقی مانده خوارج کشته شد. و تنها ده نفر از آن‌ها جان سالم به در بردند. از اصحاب امام علی نیز کمتر از ده نفر کشته شدند. جنگ نهروان در سال ۳۹ هجری رخ داد. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۹۷). بعد از آن امام علی به یاران خود فرمود: "ای‌ها الناس، خداوند شما را بر مارقان (خوارج) یاری نمود، هم اکنون بی درنگ به سراغ قاسطان یعنی اهل شام بروید." لکن گروهی از اصحاب ایشان همچون اشعث بن قیس به بهانه کندی شمشیر و تمام شدن تیر خواستار بازگشت به شهرهای خود شدند. (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۳۴)

پیامدهای جنگ نهروان

۱- پیکار نهروان هرچند با سرکوبی خوارج پایان یافت، اما به دلیل ایجاد دودستگی و شمار بسیار کشتگان و خستگی عراقی ها، اندوهی میان مردم کوفه برجای ماند و خانواده‌های کشتگان نسبت به امام علی بدبین شدند. (منتظرالقائم، ۱۳۸۹: ۳۴۱)

۲- افزایش روح عصیان در برابر امام علی به وسیله تحکیم موقعیت شیوخ قبایل با بازگرداندن سپاه به بهانه‌های بی اساس به کوفه.

۳- معاویه، پس از جنگ نهروان و رأی داوران، برای حضرت علی (ع) مشکلات زیادی به وجود آورد. وی از طریق نیروهای نفوذی خود در سرزمین مصر، شهرهای مکه و بصره، طرح براندازی خلافت امام علی را دنبال می نمود. (همان: ۲۴۲)

حضرت علی، خوارج را در جنگ نهروان آن‌ها را منهدم نمود. جماعت اندکی از آن‌ها باقی مانده، به انبار، مداین و شهر زور رفته و قیام کردند که حضرت علی با فرستادن کسانی آن‌ها را سرکوب کرد. پس از آنکه جمع خوارج پراکنده شد، بار دیگر برای کشتن علی، معاویه، عمروعاص اجتماع کردند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۲۲۶) سه نفر از خوارج - عبدالرحمن بن ملجم المرادی، مبارک بن عبدالله، عمرو بن بکر التیمی - قصد کشتن امام علی، معاویه و عمروعاص را داشتند. آن‌ها اعلام داشتند که هیچ امامی بر روی زمین نیست، کسی را بر حکم خدای تعالی حکم نیست و تمام خلق در ضلالت‌اند. سرانجام قرار شد هر سه به طور همزمان ابن ملجم، امام علی را؛ عمرو بن بکر، عمروعاص را؛ معاویه، مبارک بن عبدالله را بکشند. تا دیگر کسی پادشاهی نکند. تنها در این امر ابن ملجم حضرت علی را به شهادت رساند. (طبری، ج ۲، ۱۳۷۳: ۶۷۱-۶۷۲) معاویه بیش از امام علی از خوارج نفرت داشت، زیرا به اعتقاد خوارج معاویه از مسیر منحرف شده بود. (طوقوش، ۱۳۹۱: ۲۴)

دوران زمامداری عمر دوران ویژه‌ای در اثر گذاری بر شکل گیری خوارج است. می توان گفت خوارج در دوران عمر پرورش یافته بودند و بزرگان خوارج از شرکت کنندگان در جنگ‌های فتوح ایران در دوره‌ی عمر بوده‌اند. این مشارکت سبب شد نسبت به جریان‌ات داخلی واکنش نشان دهند. این مشارکت به طور نمایان از دوران عثمان و اعتراض به شیوه‌ی زمامداریش آغاز می شود. (خاکرند، ۱۳۷۲: ۱۸۰)

علل اجتماعی حرکت خوارج را چنین می توان بیان نمود، عصبیت قبیله ای قبایلی که با قریش رقابت داشتند و تا مدت‌ها یک قریشی در صفوف آن‌ها نبود. (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۲۶) خوارج مدعی بودند که از طبقه اول مؤمنین هستند. اما چنین نبود و آن‌ها در نتیجه فتوحات به اسلام گرویده بودند. به علاوه خوارج یک حزب سیاسی بودند که برای موفقیت لباس اسلام و قرآن پوشیدند. اما نباید سهم علایق سیاسی را در پیدایش این حرکت بزرگ نمود، خوارج مردمی بسیار زاهد و عابد بودند. انگیزه بسیار قوی در حرکت خوارج، غیرت و تعصب دینی آن‌ها بود. خوارج تا حدی بر معانی قرآن احاطه داشتند و آگاهی آن‌ها از حضرت رسول اندک بود. شاید یکی از علل انحراف فکری آن‌ها نیز همین امر بود. (همان: ۲۶-۲۷)



حرکت خوارج به طور کلی، حرکتی احساسی و عاطفی بود که از سرچشمه ایمان و غیرت و حمیت عرب بدوی سیراب می‌شد، و جنبه‌های اعتقادی آن بر پایه برداشتهای سطحی از ظواهر احکام دینی بنا شده بود. به علاوه به شناخت دقیق، تعقل و تفکر مجال کمتری می‌داد. (همان: ۲۷)

به طور کلی علل و عوامل پیدایش خوارج عبارت‌اند از:

- ۱) تردید و آشفتگی فکری خوارج تحت تأثیر حیات بدوی بود.
- ۲) خشونت سخت و شجاعت خوارج که ناشی از روحیه‌ی جنگاوری و غارتگری زندگی بدوی بود.
- ۳) گفتمان سقیفه که نقش آشکاری در شکستن حرمت اهل بیت و علی داشت.
- ۴) ظهور پیامبران دروغین و جنگ‌های رده.
- ۵) فتوحات خارجی که اسلام را فقط از نظر طولی گسترش داد ولی هیچگونه اصلاح فرهنگی مسلمانان به وجود نیامد.
- ۶) کوفه مسکن خوارج شهری نوحاسته با فرهنگی ناهمگون و ساختار نژادی گوناگون.
- ۷) قاریان کوفه و بصره مردمی ساده لوح و دچار نوسان فکری بودند.
- ۸) جنگ جمل زمینه‌ی اختلاف و دودستگی و شورش علیه خلیفه بر حق مسلمانان شد.
- ۹) حزب قاعدین به ویژه ابوموسی اشعری با موضع‌گیری منفی علیه علی زمینه‌ی شکل‌گیری حرکت‌های مخالف خلافت امیرالمؤمنین را فراهم کرد.
- ۱۰) خوارج درک و معرفت عمیقی نسبت به دین نداشتند و نتوانستند جایگاه الهی و علمی علی را بشناسند. (منتظرالقائم، ۱۳۹۰: ۹۱-۹۲)

نام‌های خوارج

مورخین و مؤلفین تاریخ مذاهب بر این نظرند که این گروه به سبب اقامت در حرواء، حروریه نامیده‌اند. منشأ این نامگذاری مشخص نیست. (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۲۳) عنوان حروریه به طور اعم بر خوارج اطلاق می‌شود. (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۲۲) نام‌های دیگر این گروه، "خوارج"، "شراه"، "مارقه" و "محکمه" است. خوارج به جز مارقه - به معنای خروج کنندگان از دین - بقیه عناوین را برای خود می‌پذیرفتند. (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۲۳) شعار خوارج لا حکم الا لله بود و از همین جاست که به اسم محکمه نامیده شدند. (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۲۲)

خوارج عنوان عامی است که بر آن‌ها اطلاق شده و هم خودشان و هم مخالفانشان با این نام موافق بودند. مخالفانشان آن‌ها را خارجی نامیده‌اند. به این دلیل که بر خلق و حکام وقت خروج کردند. حتی آن‌هایی که بر عثمان شوریده بودند را نیز خوارج نامیده‌اند. خوارج به استناد آیه ۱۰۰ سوره نسا "من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله..."، ".... و کسی که از خانه‌اش خارج شود برای هجرت به سوی خداوند و رسول او..." به این نام خواندند. آن‌ها خروج خود را از سرزمین

دشمنانشان مثل خروج پیامبر از مکه می دانستند. آن‌ها خروجشان را در راه خدا می دانستند و دشمنانشان خروج آن‌ها را از دین می دانستند. (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۴)

خوارج از دیدگاه امام علی

شک خوارج همان فرقه مارقین هستند که حضرت رسول درباره ظهور آن‌ها خبر داده بود (عاملی، ۱۳۸۴: ۴۰۱) حضرت علی از همان معنای اصطلاحی که رسول الله برای نامگذاری خروج گروهی از مردم دین به کار بردند، استفاده نمودند. در کلام امام علی مارقین - پس از ناکثین و قاسطین - سومین دسته از کسانی هستند که بعد از اینکه حضرت، زمام امور مسلمین را بدست گرفتند، بر امام خروج کردند. به نظر امام علی مارق در اصطلاح کسی است که از پرچم برافراشته دین پیشی گیرد. به این معنی که از حدود منطق دین فراتر رفته و با افراط از دین خود خارج شدند. (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۳۱)

حضرت علی در نهج البلاغه درباره‌ی خوارج می فرماید:

"لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه" "پس از من خوارج را نکشید، چون کسی که حق را بجوید و اشتباه کند مانند کسی نیست که باطل را بخواهد و آن را بیابد. {یعنی معاویه و اصحابه} منظور حضرت از باطل خواه معاویه و اصحاب اوست." (سید رضی، ۱۳۷۹: خطبه ۶۰)

آرا و عقاید خوارج

خوارج همواره از فرق کلامی و سیاسی مهم در جهان اسلام بوده‌اند، لکن به سبب تقسیم به فرقه‌هایی که دارای آرای مخصوص بودند، مجموعه ای واحد و پیوسته نیست. مسئله خوارج را می توان در دو وجه سیاسی و کلامی بررسی نمود. در اوایل دوره بنی امیه، وجه سیاسی آن غالب بود و با گذشت زمان، وجه کلامی آن حائز اهمیت گشت. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۳)

عقاید مشترک فرق خوارج

۱- مرتکب گناه کبیره: نخستین اندیشه ای که اتفاق نظر داشتند، کافر دانستن مرتکب گناه کبیره است. خوارج از اذوقه بسیار در این امر افراط نمودند ولی فرقه اباضیه در کفر مرتکب گناه کبیره اغراق نمی کرد، و کفر چنین فردی را کفر نعمت می دانستند نه خروج از ایمان. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴)

۲- امامت: نظر آن‌ها در مورد امامت، برگرفته از نظرشان در باب مرتکب گناه کبیره بود. بدین معنا که کسی که مرتکب گناه کبیره و کافر شده باشد، نایبست امامت جامعه مسلمین را برعهده بگیرد. اگر این فرد بر مسند امامت باشد، بر مومنان واجب است که بر او خروج کنند. از نظر آن‌ها حکومت این پیشوا دارالکفر است و ریختن خون مردم روا است. به علاوه در باب نصب امام، خوارج - به جز نجدیه - با نظریه نص و استخلاف مخالف و معتقد بودند هر کس که قائم به کتاب و سنت و

عالم به آن‌ها باشد، شایستگی امامت دارد. آن‌ها معتقد به امامت انتخابی بودند و امامت با بیعت دو تن نیز قابل قبول است. همچنین اعتقاد به اینکه امام حتماً باید قریشی باشد نداشتند و در صورت داشتن صلاحیت می‌تواند به امامت برسد. از دیگر عقایدشان این است که می‌توان بدون امام هم بود. (همان: ۲۵)

۳- غیر مسلمانان: نظر خوارج در باب غیر مسلمانان - یهودیان، مسیحیان، زردشتیان - جالب است. نقل شده از ازارقه معتقدند مسلمانانی که به اردو آن‌ها تعلق ندارند - یعنی خوارج - بکشند. اما قتل زردشتیان، یهودیان و مسیحیان حرام است. به نظر آن‌ها تنها مسلمانان خارج از اردویشان، کافر محسوب می‌شدند. (همان: ۲۶)

۴) وجوب خروج علیه امام جائز و جنگیدن بر علیه پادشاه ستمکار.

۵) به تقیه معتقد نبودند.

۶) اغلب خوارج مرتکبان گناهان کبیره را به نوعی کافر قلمداد می‌کردند و آن‌ها را مهدورالدم می‌دانستند.

۷) از سخنان دروغ به شدت پرهیز داشتند.

۸) اهل سیاست بازی نبودند، در انجام دادن آنچه حق می‌پنداشتند و اجرای فرایض و عبادات سخت پایبند بودند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۱)

۹) تکفیر عثمان، امام علی، معاویه و یاران مقلدان او.

۱۰) بیزاری از حکمین - عبدالله بن قیس اشعری و عمرو عاص - و حکم آن‌ها و هرکس که حکم آن‌ها را تأیید کند. (مسعودی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۱۴۰)

دیگر نظریات خوارج - که ابتکار آن‌ها نیست و به دیگر فرق کلامی منسوب است - عبارت‌اند از: خلق قرآن، رد شفاعت، انکار قدرت خدا بر ظلم، انکار عذاب قبر، استفاده از شمشیر برای امر به معروف و نهی از منکر و... (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۷)

فرق خوارج

خوارج نزدیک به سی سال پس از ظهورشان در تاریخ، در طی حکومت حضرت علی (ع) و معاویه و یزید به صورتی یکپارچه باقی ماندند. اما دوران پس از مرگ یزید شرایطی پیش آمد که موجب شد خوارج به چند فرقه‌ی اصلی منشعب گردند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

خوارج به چهار دسته تقسیم شدند:

۱) محکمه الاولی: این‌ها گروهی هستند که در جنگ صفین در برابر امام علی قرار گرفتند. آن‌ها چون حکمیت را انکار کردند و شعارشان لا حکم الا لله بود، به آن‌ها محکمه می‌گویند. به این دلیل که آن‌ها نخستین گروهی بودند که چنین اعتقادی داشتند، محکمه الاولی نامیده می‌شوند. این گروه خوارج اولیه و اصلی هستند که دیگر فرق از آن‌ها پدید آمدند.

(برنجکار، ۱۳۹۵: ۴۶-۴۷)



۲) ازارقه: این گروه پیرو نافع بن ارزق بودند. (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۹۱) نافع نخستین کسی بود که با ابداع برخی آرا سبب انشعاب خوارج شد. این فرقه بیشتر از دیگر فرق در تبدیل شدن خوارج به یک گروه مذهبی - کلامی و نه صرفاً سیاسی نقش داشتند. (برنجکار، ۱۳۹۵: ۴۷-۴۸) عقاید این فرقه چنین بود که از دیگر مسلمانان براءت می‌جستند و تکفیرشان می‌کرد، کشتن همه حتی قتل اطفال را هم جایز می‌شمردند. هر امانتی که نزد آنان بود، تصرف در آن را حلال می‌دانست، زیرا معتقد بودند که آن‌ها کافر هستند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ص ۲۳۱) آن‌ها در نواحی جنوب ایران ساکن بودند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

۳) نجدیه: این فرقه پیروان نجده بن عامر حنفی بودند. در ابتدا نجده بن عامر قصد پیوستن به سپاه خوارج بصره به رهبری نافع بن ارزق را داشت. لذا به سبب برخی عقاید نافع همچون کافر و مشرک دانستن قاعدین خوارج و مباح دانستن قتل آن‌ها و فرزندانشان، گروهی از یاران نافع از او جدا گشته و با نجده بن عامر بیعت نموده، بدین ترتیب فرقه نجدیه به وجود آمد. برخی عقاید آن‌ها عبارت است از، اگر کسی گناه کوچکی انجام داد و بر آن اصرار کرد و آن را تکرار کرد، مشرک است ولی اگر کسی مرتکب گناه کبیره شد و بر آن اصرار نکرد، مسلمان است جایز بودن تقیه در گفتار و کردار، جایز نبودن قتل اطفال مخالفان، عدم نیاز به رهبر و امام در جامعه، معذور بودن قاعدین خوارج. (برنجکار، ۱۳۹۵: ۳۹) که در یمامه و عمان بودند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

۴) صفریه: این فرقه پیرو زیاد بن الاصفر بودند. به نظر اشعری فرقه‌های اصلی خوارج چهار فرقه ازارقه، اباضیه، نجدیه و صفریه هستند و دیگر فرقه‌های خوارج از صفریه منشعب شده‌اند. از باورهای این گروه، جایز ندانستن کشتن اطفال و زنان مخالفان خود بود. (برنجکار، ۱۳۹۵: ۴۰) آن‌ها با اباضیه هم نظرند فقط اباضیه در مورد جنگ سخت گیرترند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۲۳۱) که در شمال عراق ساکن‌اند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

۵) اباضیه: عبدالله بن اباض، مؤسس این فرقه است. که رهبر سیاسی این گروه است. جابر بن زیدالعمانی رهبری علمی و دینی آن‌ها را برعهده داشت. عبدالله ابتدا نافع را همراهی می‌کرد اما به سبب آرا افراطی او از آن جدا شد. (برنجکار، ۱۳۹۵: ۴۰) آن‌ها معتقدند که باید درباره مسلمانان چنان حکم کرد که درباره منافقان، البته نه مانند ازارقه اند و نه نجدیه. آنان ازدواج با مسلمانان را جایز می‌دانند، ارث بردن از آنان را نیز حرام نمی‌دانند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۲۳۱) در یمن فعالیت نمودند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۲)

پراکندگی خوارج

در ابتدا خوارج در شرق جهان اسلام، در مناطق عراق - به ویژه بصره و کوفه - ظهور کردند. سپس در سایر مناطق حضور یافتند. خوارج بصره و کوفه با یکدیگر تفاوت‌های داشتند. شاید علت این امر به حضرت علی باز می‌گردد که در مقطعی میان مردم کوفه زندگی نمود و آن‌ها از نزدیک با حضرت آشنا شدند. بنابراین گمراه شدن آن‌ها در باب منزلت، سیره امام علی کار راحتی نبود. همچنین باید بر تأثیر و نقش اصول و تعالیم علوی اشاره نمود. از نکات دیگری که باید به آن اشاره نمود،



این است که جمعیت خوارج کوفه نسبت به خوارج بصره بسیار کم بود. مردم بصره از جنگ جمل که امام علی پیروز گردید و آن‌ها شکست خوردند، رنج می‌بردند. بنابراین مردم بصره نه با امام زندگی کردند و نه با شخصیت، رفتار و مواضع امام آشنایی داشتند. (عاملی، ۱۳۸۵: ۴۴۳-۴۴۴) به علاوه مردم کوفه تحت تأثیر تعالیم امام علی توان بیشتری برای مناظره با ایشان را داشتند. بنابراین دور از انتظار نیست که تعداد فراوانی از آن‌ها بعد از مناظره با امام علی، از عقاید خود دست بردارند یا دچار شک و تردید شوند. برخلاف خوارج بصره که بیشتر دچار جنایت می‌شدند و سرسختی و لجاجت داشتند. (همان: ۴۴۴)

بدین ترتیب در آغاز، کوفه و بصره پایگاه‌های اصلی خوارج بودند. سپس شمار آن‌ها افزایش یافت و در حوادث مناطق مختلف حضور یافتند. در مرحله بعدی در مناطق دور از مراکز تصمیم‌گیری و بیگانه از پایگاه‌های جنبش سیاسی، تمدنی و فرهنگی جهان اسلام استقرار یافتند. دیگر از صحنه تحولات جامعه کنار گذاشته شدند. سرانجام خوارج در مناطق بسیاری از شرق اسلامی مثل کرمان و سیستان و فارس پراکنده شدند. (همان: ۴۴۴)

خوارج در ایران

آغاز تاریخ خوارج در ایران، به بعد از جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری بر می‌گردد. بنا به روایتی نه نفر باقی باقی مانده در جنگ نهروان؛ دو نفر به عمان، دو نفر به سیستان، دو نفر به جزیره ابن عمر، یک نفر به تل موزن و دو نفر به یمن فرار کردند. بنابراین مذهب خوارج در این سرزمین‌ها بنا گردید. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۱) در زمان معاویه تا اواخر حکومت او، جنوب ایران - به ویژه اهواز - از پایگاه‌های خوارج بود. خوارج در عراق در زمان درگیری به آنجا عقب نشینی می‌کردند. قیام ابولبال مرداس بن ادیه که در سال ۵۸ با چهل نفر از یارانش در اهواز سکونت یافت. این قیام تا سال ۶۱ ادامه یافت. این قیام توسط عبیدالله بن زیاد - والی عراق و کوفه - سرکوب گردید. با مرگ ابولبال، مرحله ای از قیام‌های خوارج در ایران پایان یافت. زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله نتوانستند خوارج را نابود کنند، اما به صورت موقت شورش‌های آن‌ها را سرکوب نمودند. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳)

حرکت خوارج بعد از فترتی شش ساله با مرگ یزید بن معاویه در سال ۶۴ شروع گردید. این مرحله ۱۵ سال به طول انجامید. در این دوره درگیری‌های پیاپی بین خوارج و مردم بصره و عمال عبدالله بن زبیر و عبدالملک بن مروان رخ داد. این مرحله، مرحله افتراق و انتشار قیام‌های خارجی است. از ویژگی‌های این دوره این است که قیام‌های خوارج در بیشتر ولایات ایران - اهواز، فارس، کرمان، سیستان، اصفهان، ری و طبرستان - رخ داد. همچنین شمار قیام‌کنندگان افزایش یافت. (همان: ۳۳) در زمان خلافت یزید، خوارج برای شورش بیش از چهل نفر نبودند. بزرگان این گروه عبارت‌اند از: نافع بن ارقم، عطیه بن اسود، عبدالله بن جسار، عبدالله بن اباض، حنظله بن بیهس و عبیدالله بن ماحوز. عبیدالله بن زیاد - والی مدینه - اسلم بن ربیع را با دوهزار نفر برای جنگ با خوارج فرستاد. به این ترتیب خوارج پنجاه نفر از یاران اسلم را کشتند و اسلم فرار نمود. این امر سبب خشم عبیدالله بن زیاد شد. وی هر کس را که متهم به هم‌عقیدگی با خوارج بود را می‌کشت. تا آنجا که حدود



نهند نفر را به این اتهام کشت. ولی همچنان کار خوارج بالا می‌گرفت و طرفداران آن‌ها از مردم بصره به آن‌ها می‌پیوستند. (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۹۱)

بعد از مرگ یزید، کار خوارج بسیار بالا گرفت. عبید الله بن زیاد از عراق فرار کرد و مردم بصره از خوارج بیمناک شدند. در این هنگام آن‌ها هیچ والی و فرمانده ای نداشتند. بنابراین نزد مسلم بن عبیس قرشی جمع شدند. دو گروه با هم رو به رو شدند. مسلم بن عبیس به قتل رسید و یارانش فرار نمودند. والی خراسان در آن زمان، مهلب بود. بعد از کشته شدن مسلم بن عبیس، مردم بصره بسیار ترسیدند و عثمان بن معمر قرشی را برگزیدند. او به همراه ده هزار نفر به تعقیب خوارج پرداخت. در فارس به هم رسیدند و جنگی رخ داد. در این جنگ عثمان کشته شد و همراهانش فرار نمودند. به این ترتیب مردم بصره از عبدالله بن زبیر خواستار امام و پیشوایی شدند که عهده دار امور آن‌ها شود. عبدالله، حارث بن عبدالله بن ابی ربیعہ مخزومی را به سوی آن‌ها فرستاد. وی با مشورت اعیان بصره، مهلب بن ابی صفره را برای جنگ با خوارج انتخاب نمود. (همان: ۲۹۱-۲۹۲)

ازارقه به رهبری نافع بن ارزق- از گروه‌های افراطی خوارج- از سال ۶۴ تا ۷۹ در نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران با نیروهای خلافت اموی به کشمکش پرداخت. بعد از کشته شدن نافع بن ارزق، عبدالله بن ماحوز ریاست ازارقه را برعهده گرفت. و قیام‌هایشان را در اهواز و فارس گسترش داد. می‌توان چنین گفت که تنها نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران زمینه‌های پذیرش خوارج را برای مدت طولانی داشته است. تا دهه‌های هفتاد، کرمان و سیستان از کانون‌های خوارج بوده است. بعد از قتل عبدربه کبیر، شورش ازارقه پایان یافت. خوارج به مدت بیست سال صحنه رقابت‌های سیاسی- نظامی را ترک کردند. این رکورد نه تنها در ایران بلکه در کل سرزمین‌های خلافت بود. دلیل این امر به سیاست‌های خشن نظامی دولت اموی در دوران حکومت عبدالملک بن مروان باز می‌گردد (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۵)

از آثار و پیامدهای منفی جنگ‌های خوارج برای امویان این بود که به ابومسلم فرصت پیروزی بر نصر بن سیار داد. به علاوه مروان حمار- آخرین خلیفه اموی- به سبب اینکه به جنگ‌های خوارج مشغول بود، نتوانست نصر بن سیار را برای مقابله با ابومسلم یاری دهد. بنابراین ابومسلم توانست بنی امیه را برای همیشه سرنگون سازد. (عاملی، ۱۳۸۴: ۴۰۵)

تحرکات خوارج در اوایل دوره عباسیان در ایران

در اثر جنگ و گریزهایی که میان خوارج و بنی امیه در گرفت، خوارج در شهرهای ایران برای خود پناه می‌جستند. شهرهای ایران که محل تاخت و تاز خوارج بود، شامل مثلثی می‌شد که قاعده‌ی آن را شهرهای خوزستان مانند اهواز، رامهرمز، شوشتر و شهرهای سیستان، کرمان، فارس و رأس آن را پس از عبور از اصفهان، ری شهرهای مازندران تشکیل می‌داد. اینکه خوارج شهرهای ایران را پناهگاه و محل تجدید نیروی خود قرار داده بودند، معلول دلیل ذیل است؛ ایرانیان اسلام را به خاطر جاذبه‌های خاص و برای ارزش‌های چون عدل و مساوات پذیرفته بودند، اما خلفای اسلامی درست برعکس آن‌ها عمل می‌کردند. خوارج با حرفهای فریبنده چنان بیان می‌کردند که آن‌ها طرفدار اسلام راستین هستند و با خلفا به سبب دوری

آن‌ها از اسلام می‌جنگند. خوارج گروه‌های غیر مذهبی را تشویق می‌کردند که به خلیفه خراج و مالیات ندهند. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۱-۱۳۲)

با استقرار و تثبیت خلافت عباسیان تغییر چندانی در نوع و شیوه برخورد خوارج نسبت به نظام جدید ظاهر نشد و مبارزات خوارج با شدت و حدت قبلی ادامه یافت، اما وسعت و گستره‌ی قیام‌های آن‌ها نسبت به دوره بنی امیه تا حدودی کاسته شد که به دلایل ذیل می‌باشد:

۱) کم رنگ شدن مسئله‌ی موالی، زیرا موالی در تغییرات جدید به بخشی از خواسته‌های خود رسیده بودند و انگیزه‌ی حضور آن‌ها در صفوف خوارج کاسته شد.

۲) اوج‌گیری قیام‌های علویان در عصر عباسیان که قیام‌های خوارج را تحت الشعاع خود قرار می‌داد. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۶)، (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۸)

خوارج در ایران در اوایل قرن دوم هجری در شهرهای ایران به خصوص در سیستان و کرمان نفوذ سیاسی، نظامی و حتی فکری یافته بود، در جنگ‌های خود علیه سپاه خلفا از این پایگاه‌ها استفاده می‌کردند. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۲) اگرچه با وجود تضعیف این گروه، آن‌ها توانستند مدت مدیدی در نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران تشکیلات نظامی - سیاسی خود را مستحکم نگاه دارند و از نیروهای محلی استفاده کنند. این در حالی است که در اوایل دوره‌ی عباسی غلات (یا خون خواهان ابومسلم) در صحنه‌ی نظامی و سیاسی خراسان و ماورالنهر ظاهر شده بودند، اما ارتباط چندانی بین این دو قیام مشاهده نمی‌شود و راه آن‌ها جداگانه بود، زیرا با انتقال قدرت به عباسیان، مسائل و مشکلات سیستان همچنان پا برجا بود. زیرا پیام نهضت عباسی و نتایج آن به نواحی سیستان - که از چند سو به وسیله‌ی صحرای خشک محاصره شده بود - یا نرسید یا دیر رسید. به صورت کلی حاکمیت‌های گوناگون در نواحی سیستان و مناطق هجوار آن را در اوایل دوره‌ی عباسی می‌توان به صورت ذیل بررسی کرد:

۱) حاکمیت حکام محلی از جمله خاندان رتبیل بر زابلستان و کابلشاهان بر کابل که سدی در مقابل فتوحات مسلمین بود.

۲) حاکمیت والیان اعزامی از بغداد یا خراسان که قدرت آن‌ها فقط تا حدود شهرهای بزرگ و راه‌های تجاری اعمال می‌شد، فرمان آن‌ها به دلیل حضور خوارج به ندرت در خارج از شهرها اعمال می‌شد.

۳) به موازات قدرت والیان قبایل عرب، مطوعه و غازیان نیز در شهرهای نظامی و سرحدی از جمله بست دارای اقتدار و قدرت بسیار بود.

۴) خوارج یکی از حاکمیت‌های مهم و مؤثر در سرنوشت سیستان به شمار می‌آمدند. به خصوص در نواحی روستایی و مراکز غیر شهری دارای نفوذ بودند. (مفتخری، ۱۳۷۶: ۱۴۷)

این مطلب - که خوارج در روستاها و در سواد سیستان غلبه داشتند، به همین دلیل درآمد خلافت از خراج و مالیات روستاها دچار ضعف و مشکل شد - را می‌توان مکرر در کتاب تاریخ سیستان مشاهده نمود. (مؤلف گمنام، ۱۳۶۶: ۲۷-۱۵۸)

می‌توان علت اصلی رشد قیام‌های اوایل عهد عباسی در سیستان و خراسان را رفتار ناعادلانه حکامی چون "معن بن زانده"، "مصیب بن زهیر"، "علی بن عیسی بن ماهان" که ظلم و ستمگری را همراه با فشار اقتصادی بر مردم نواحی شرقی ایران اعمال می‌کردند، برشماریم که در دو جریان خوارج و غلات نمود و ظهور پیدا کردند. (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۵۶)

در سال ۱۲۶ هجری "قطری بن فجاه" رسماً به پیشوایی خوارج برگزیده شد، در این زمان سیستان آشفته بود. بعد از قتل قطری قدرت خوارج همچنان گسترش یافت. تا سال ۱۵۱ هجری "معن بن زانده شیانی" را از بغداد به حکومت سیستان فرستاد. او مردی سخت گیر بود، باج بسیاری دریافت می‌کرد. معن با مردم سیستان بسیار بد رفتار می‌کرد و آنها از وی بدترین صدمات را دیدند. ناچار مردم برای حل این مشکل "عبدالله بن علا" یکی از بزرگان سیستان شکایت رفتار معن را به منصور عباسی نوشت، اما در راه این نامه به دست جاسوسان معن افتاد و عبدالله را دستگیر کرد، سر او را تراشید و چهارصد تازیان‌اش زدند. همه‌ی همراهان وی را دستور داد گردن زنند اما آن‌ها توسط طمع حاکم با پرداختن ثروت و دارایی خود جان سالم به در بردند. سخت گیری‌های معن موجب شد توطئه‌ای از سوی خوارج بر علیه او طرح ریزی شود، که چگونگی قتل وی بسیار عجیب است. هنگامی که به معن خبر دادند که کوشک او آماده‌ی گشایش است، وی برای بازدید کاخ خود به بست رفت. کارگزاران خوارج به بهانه‌ی دریافت انعام و پاداش از معن به نزدیک وی رفتند. آن‌ها به وسیله‌ی خنجرهایی که در میان نی‌ها پنهان کرده بودند، او را کشتند. این واقعه در سال ۱۵۶ هجری روی داد. معن در بست به خاک سپرده شد و یزید بن مرید که از سرداران معن بود خبر توطئه‌ی خوارج را شنید به بست رفت و خوارج را تار و مار کرد و خود حاکم سیستان شد. (بهمنی، ۱۳۵۸: ۶۶-۶۹)

قیام حمزة بن آذرك

اگرچه خوارج پس از شورش بر ضد امام علی (ع)، در روزگار امویان و عباسیان به اقداماتی علیه خلیفه دست زدند، اما تحریکات مسلحانه‌ی خوارج در دوران هارون به طرز چشمگیری افزایش یافت. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۱۲۶) در واقع زمینه‌های اصلی و اولیه رشد و گسترش قیام حمزه خارجی که در ناحیه‌ی شرقی ایران حدود سی سال به طول انجامید را در طرز رفتار و روش حکمرانی و سیاست‌های اقتصادی و مالیاتی علی بن عیسی - حاکم جانشین خلیفه (هارون) در خراسان و سیستان - جستجو کرد. (مفتخری، ۱۳۸۰: ۴۱) رژیم ارباب و متجاوز علی بن عیسی در خراسان و سیستان سبب بروز دو شورش عظیم شد که به یکدیگر هیچ ارتباطی نداشتند ولی ایالات شرقی خلافت را لرزاند:

(۱) شورش روستایی و پیشه‌وری خوارج تحت رهبری حمزه بن آذرك.

(۲) شورش رافع بن لیث در ماورالنهر.

نهیضت خوارج در سال ۱۷۲ هجری قمری - دو سال بعد از اینکه علی بن عیسی از طرف هارون به حکومت خراسان منصوب گشت - در سیستان پدید آمد. (بهمنی، ۱۳۵۸: ۷۰-۷۱) اصل و نسب و موطن حمزه کاملاً مشخص نیست. از دوران اولیه زندگانی او نیز اطلاعات گوناگونی ثبت شده است. همچنین تاریخ آغاز قیام و مرگ او نیز متفاوت ذکر شده



است. (مفتخری، ۱۳۸۰: ۴۲) حمزه در سال ۱۸۰ به سفر حج رفت، چون به سیستان بازگشت مخالفان عباسیان و خوارج را به دور خود جمع کرد و سپاه بزرگی پدید آورد. عمال هارون را شکست داد و مردم سیستان را از پرداخت خراج بازداشت. حمزه نیز از مردم چیزی دریافت نکرد و از این موقع به بعد دیگر از این نواحی خراجی به بغداد فرستاده نشد. حمزه با علی بن عیسی و سرداران او جنگ‌های بزرگی کرد. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۴) تا اینکه هارون الرشید در سال ۱۹۲ قمری شخصاً برای سرکوبی خوارج به سوی خراسان رهسپار شد. در سال ۱۹۳ قمری هنگامی که خلیفه به گرگان رسید نامه ای ای به حمزه نوشت، اما حمزه در جواب خلیفه خود را امیرالمؤمنین خواند و برای جنگ با خلیفه آماده شد. سپاه حمزه شامل سی هزار سوار مسلح بود. در حالی که سپاه خوارج به رهبری حمزه به نزدیکی نیشابور رسیده بودند خبر فوت خلیفه را فهمیدند و خوارج مرگ خلیفه را ناشی از مدد الهی دانستند. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۲)

حمزه آذرک تا سال ۲۱۳ خوارج را به قدرت اصلی در منطقه سیستان تبدیل کرد. بنابراین یکی از دلایل روی کارآمدن طاهریان در خراسان، سرکوب و نابودی خوارج و تسلط بر عیاران بود. به دنبال آن نیز سیستان ضمیمه خراسان گردید. سرانجام در پی درگیری‌های مکرر طاهریان و عمال آن‌ها در سیستان با خوارج، قدرت خوارج تضعیف گردید. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۰)

اواخر قرن دوم هجری نقطه اوج قیام حمزه آذرک محسوب می‌شود که خوارج به بزرگ‌ترین خطر برای عباسیان تبدیل شده بودند. تا جایی که یکی از رجال سیستان، امیری کردن در سیستان را جنگ خوارج می‌دانست، نه فقط ادای خطبه و نماز. (مفتخری، ۱۳۷۹: ۲۱) پس از مرگ حمزه خوارج شخصی به نام ابواسحاق و پس از او ابو عوف را به ریاست خود برگزیدند. آن‌ها همچنان به جنگ با خلافت پرداختند. (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۵) قیام خوارج در زمان هارون الرشید واکنشی مسلحانه و خونین به ستمی بود که از سوی خلیفه و دستگاه حکومتی او بر مردم انجام می‌شد. بی شک عامل اصلی مقبولیت خوارج در میان مردم محروم، شیوهی حکومتی هارون و عمال وی بود. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

بعد از مرگ حمزه آذرک، خوارج سیستان با ابواسحاق ابراهیم بن عمیر بیعت کردند. اما به سبب اینکه او با روش آن‌ها در قتل و غارت دیگر مسلمین موافق نبود، گریخت. بنابراین خوارج با ابو عوف بن عبدالرحمان بیعت نمودند. در این دوران خوارج دو ویژگی داشتند: یکی اینکه تبدیل به دسته‌های آشوب طلب شده بودند، که سبب تنفر مردم از آن‌ها شده بود. دوم اینکه درون خود خوارج نیز مخالفت‌های دیده می‌شد. اما خوارج در این دوران هنوز دارای قدرت بودند. جنگ‌های پیاپی در ۲۱۳ تا ۲۱۶ بین آن‌ها و سپاهیان عبدالله بن طاهر در سیستان روی داد و شکست‌های بدی بر طاهریان وارد کردند. خوارج در دوران عبدالله بن طاهر به یک مزاحم واقعی تبدیل شده بود. عبدالله مجبور بود هزینه جنگ را از خزانه پرداخت کند. زیرا از سیستان درآمدی حاصل نمی‌شد. (عودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۰-۴۱)

از سال ۲۳۰ به بعد، شاهد افزایش قدرت یعقوب لیث صفاری در سیستان هستیم. سرانجام یعقوب بعد از خلع درهم بن نصر - رئیس عیاران و مطوعه - خود دارای قدرت اصلی در سیستان شد. یعقوب قبل از تصاحب قدرت، برای کسب اعتبار و به رسمیت شناخته شدن از طرف خلیفه و طاهریان به مقابله با خوارج پرداخت. اقدام یعقوب چنین بود که ابتدا سران



خوارج را به خود نزدیک ساخت و از قدرت آن‌ها برای تثبیت موقعیت خود استفاده نمود. بدین ترتیب سبب انشقاق داخلی خوارج را فراهم آورد. به این ترتیب، به راحتی قیام اسدویه- سال ۲۴۹- و قیام عمار خارجی- ۲۵۱- را سرکوب کرد. این گونه قدرت خوارج را در سیستان پایان داد. (همان: ۴۲)

شمار خوارج در سپاه یعقوب بسیار زیاد بود. به گونه‌ای که اقرار می‌کرد بیشتر سپاهیان از خوارج‌اند. لذا بعد از تحلیل رفتن خوارج در ارتش صفاری، اطلاعات دیگری در باب تحرکات نظامی خوارج در دست نیست. بنابراین بعد از مرگ یعقوب در ۲۶۵، اطلاعات پراکنده‌ای از حضور غیر نظامی و غیر فعال خوارج در برخی شهرها مشاهده شده است. بر اساس منابع جغرافیایی که از قرن سوم به بعد نگارش یافته، در این دوران خوارج نوعی همزیستی مسالمت آمیز با دیگر مسلمانان در پیش گرفته بودند. آن‌ها ضمن حفظ هویت مذهبی خود، از رویارویی با مخالفان خود پرهیز می‌کردند. (همان: ۴۳-۴۴)

نتیجه گیری

همان گونه که بیان شد، پیدایش خوارج به جنگ صفین و قضیه حکمیت باز می‌گردد. پس از آن جنگ نهروان را به راه انداختند، لذا توسط امام علی سرکوب شدند. بعد از آن شورش‌های متعددی در دوره امویان و عباسیان ایجاد کردند. حتی می‌توان یکی از علل فرسودگی بنی امیه و بی توجهی به اقدامات ابومسلم را همین شورش‌های متوالی خوارج دانست. خوارج در دوره عباسیان نیز به ایجاد مزاحمت پرداختند. لذا به دلایلی همچون کم‌رنگ شدن نقش موالی- که به برخی خواسته‌های خود رسیده بودند- و اوج گیری قیام علویان، وسعت و گستره قیام آن‌ها کاهش یافت. به هر حال آن‌ها با وجود سه قرن فعالیت نظامی، سیاسی، مذهبی، توانسته بودند گروه‌هایی از ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار دهند، اما بخش عظیمی از ایرانیان با دنیای خوارج بیگانه ماندند. سرانجام خوارج در اواخر قرن سوم با ظهور یعقوب لیث صفاری، رفته رفته محو شدند و به صورت افراد سر به زیر درآمدند. ولی تفکر منحرف آن‌ها به اکثر شهرها - شهرهای خراسان و ماورالنهر- راه یافت. می‌توان مهم‌ترین نتیجه‌ی فعالیت خوارج در ایران را انتشار اسلام در نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران دانست.

منابع

ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۴). تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی.

برنجکار، رضا (۱۳۹۵). آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم: انتشارات کتاب طه.

بلعمی (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری (از کهن‌ترین متون فارسی (بخش چاپ نشده)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، مجلد دوم، چاپ سوم، تهران: نشر البرز.

بهمنی، جواد، (۱۳۵۸). خوارج پیوریتن های اسلامی، بی جا: انتشارات عطائی.

- جعفری، یعقوب، (۱۳۷۳). *خوارج در تاریخ*. تهران: چاپ و نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جلالی مقدم، مسعود (۱۳۷۹). *تنها بازماندگان خوارج (جستاری در تاریخ و معتقدات اباضیه)*، تهران: انتشارات نگاه سبز.
- خاکرند، شکرالله، (۱۳۷۲). *علل شکل‌گیری خوارج*، بی‌جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۴۶). *ترجمه اخبارالطوال*، ترجمه صادق نشأت، بی‌جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سید رضی (۱۳۷۹). *نهج البلاغه*، ترجمه حسین انصاریان، تهران: انتشارات پیام آزادی.
- طقوش، محمد سهیل، (۱۳۹۱). *دولت امویان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۳۸۴). *امام علی (ع) و خوارج*، ترجمه محمد سپهری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عودی، ستار، محمدرضا ناجی، حسین مفتخری، محمد زارع، وحید صفری (۱۳۹۱). *خوارج*، تهران: نشر کتاب جامع.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۷). *قیام‌های خوارج در روزگار هارون الرشید*، نشریه تاریخ ایران، شماره ۵۹، صص ۱۱۷-۱۳۸.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۷). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۶). *خوارج در ایران*، نشریه میان رشته‌ای مقالات و بررسی‌ها، شماره ۶۱، صص ۱۳۷-۱۵۴.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۹). *جنبش‌های ایرانی در اوایل عهد عباسی*، نشریه رشد آموزش تاریخ، ۱۳۷۹، شماره ۳، صص ۱۹-۲۳.
- مفتخری، حسین (۱۳۸۰). *قیام حمزه بن آذرک خارجی در سیستان*، نشریه رشد آموزش تاریخ، شماره ۷، صص ۴۱-۴۹.
- منتظر القائم، اصغر (۱۳۹۰). *تاریخ امامت*، قم، دفتر نشر معارف.
- منتظر القائم، اصغر (۱۳۹۰). *تاریخ اسلام (از آغاز تا سال چهارم هجری)*، اصفهان: دانشگاه اصفهان و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
- مؤلف گمنام، (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*، به تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: پدیده.
- ولهوزن، یولیوس، *تاریخ سیاسی صدر اسلام (شیعه و خوارج)*، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۴). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۷). *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بی‌جا: انتشارات علمی و فرهنگی.

